

فلسفه سیاسی مایکل اوکشات

۴



■ پل فرانکو
۱۳۹۵

درک اندیشه مایکل اوکشات مشکل است. دلیلش این است که او به راحتی در قالب هیچ یک از دسته‌بندی‌های قراردادی که برای ساختن مفهوم جهان نظریه سیاسی به کار می‌بریم، قرار نمی‌گیرد. برچسب‌هایی مانند (محافظه‌کار)، (آیدئالیست)، (تاریخ‌محور)، (سنت‌گرا) و (فردگرا)، همگی در تعیین جایگاه پیچیده او ناکام می‌مانند. در این کتاب با اندیشه او آشنا می‌شویم.

فرهنگ روشنگری کانت

۵



■ زهره سعیدی
۱۴۰۰

این کتاب که به موضوع روشنگرانه کانت در آثارش اختصاص یافته است، از منظری تاریخی و معطوف به زمینه و زمانه کانت و با در نظر گرفتن عناصر اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دینی منتهی به دوران کانت، به تبیین و تحلیل فرهنگ روشنگری کانت پرداخته است و تأثیرپذیری و تأثیرگذاری آن بر جنبش روشنگری و نحوه مواجهه‌اش با جنبش رومانتیسم را به تصویر کشیده است.

گذشته و آینده پول

۶



■ فرخ قبادی
۱۴۰۰

در این کتاب که تاریخچه پول را مورد بررسی قرار می‌دهد، ما با یک دانشنامه اقتصادی روبرو هستیم. پول، چه در فرم یک سکه فلزی، یک تکه کاغذ یا یک رشته کد الکترونیکی، مسیرهای مختلفی را در طول تاریخ تجربه کرده است. ارزش جهانی پول به میزان اهمیتی بستگی دارد که مردم به عنوان وسیله مبادله، واحد اندازه‌گیری و ذخیره‌ی ثروت برای آن قائل هستند.

صنعت نشر بیشتر تبدیل شده است به بنگاه فنی، به‌عبارتی چاپ مهم‌تر از انتشار شده است، این دو باهم متفاوتند؛ چاپ یعنی سفارش، یعنی آقا شما فلان چیز را برای ما چاپ می‌کنید؟ بله؛ چرا که نه. اما نشر داستانش متفاوت است، باید تیزبین بود و وسواسی، هدفمند بود و حساس و در آخر جان‌سخت بود و نقدپذیر، چرا که در کار نشر تو باید انتظار هر چیزی را بکشی. ناشران اندکی را می‌شناسم که با قدرت دارند به فعالیت خود ادامه می‌دهند، بقیه یا نیستند یا اینکه فقط در نمایشگاه کتاب حاضر می‌شوند. این به‌نظر من دم از موقعیت و خیمی می‌زند، یعنی شما ناشر ندارید، بیشتر چاپ‌گر است که موجود شده، فلان نویسنده می‌رود پول می‌دهد به فلان چاپ‌گر تا کتابش را منتشر کند تا بتواند در فلان دانشگاه ارتقا بگیرد و اندکی روی حقوقش برود. داستان این است؛ یعنی ما بیشتر به دنبال سود شخصی هستیم تا جمعی، با اینکه نشر یک حوزه‌ی نقد عمومی است و باید همواره برای خدمت به عموم مردم در جهت کسب علم و دانش، حاضر باشد. به‌نظر من ما باید دست از صنعت چاپ برداریم و به سمت نشر برویم، هر چند کمک‌های دولت نیز نباید دریغ شود؛ مثلاً اگر ما قبلاً فلان کتاب را با مجوز وزارت ارشاد منتشر کردیم، برای تجدید چاپ آن دیگر نباید در دسر بکشیم. این مشکل قبل‌تر هم بوده است، مثلاً خاطر هست سخنگوی محترم اسبق وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دکتر حسین نوش‌آبادی، اشاره کرده بودند که: «کتاب‌هایی که ناشران تمایل به تجدید چاپ آنها دارند، باید بررسی مجدد شوند»، در صورتی که خودشان مجوز چاپ اول آن را داده بودند. ولی به‌نظر مهم‌ترین مشکل صنعت نشر، چاپی شدن تام و زیادی از حد تجاری شدن است که می‌توان تا چندی دیگر، اگر شانس و اقبال همراه ما باشد، تصحیح کرد.

آیا ممیزی در صنعت نشر داریم؟

خیر، اصلاً ممیزی یا سانسور به آن مفهومی که در ذهن عموم است در صنعت نشر صورت نمی‌گیرد؛ اصلاً به آن شکل چنین چیزی نداریم. ولی خب متأسفانه لفظ ممیزی در ذهن عموم مردم تأثیر منفی می‌گذارد؛ حتی اگر واقعاً چنین چیزی وجود نداشته باشد، متأسفانه همین لفظ اشتباه باعث می‌شود تعداد مخاطبان کتاب ریزش کند، که نه به نفع صنعت نشر است و نه خود خوانندگان.

نظرتان درباره‌ی سرانه‌ی مطالعه‌ی کشور چیست؟

ما دقیقاً حتی نمی‌دانیم سرانه‌ی مطالعه کشور چقدر است، به‌عنوان مثال در طی یک تحقیق در سال ۱۳۸۱ که توسط «مرکز پژوهش‌های وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» انجام شد، به سرانه‌ی مطالعه‌ی ۷ دقیقه در شبانه‌روز برای شهروندان ایرانی رسیدیم. اما این اعلام توسط «نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور» تأیید نشد و این نهاد، مقدار ۱۸ دقیقه سرانه‌ی مطالعه در روز را اعلام کرد و در نهایت باز هم در همین زمان، رئیس «دفتر برنامه‌ریزی و مطالعات فرهنگی و کتابخوانی» این آمار و ارقام را سیاه‌نمایی توصیف کرد و بیان داشت که سرانه‌ی مطالعه‌ی ایران ۱۲۰ دقیقه است. این سوال جای بحث بسیار زیادی دارد. خاطر هست نقل‌قولی شنیده بودم از رئیس وقت کتابخانه‌ی ملی ایران در دولت محمود احمدی‌نژاد که گفته بود: «سرانه‌ی مطالعه هر ایرانی در شبانه‌روز فقط دو دقیقه است. اگر زمان درس خواندن را به این رقم اضافه کنیم، سرانه‌ی مطالعه‌ی هر ایرانی می‌شود ۶ دقیقه». نکته جالب اینجاست که در سرانه مطالعه، زمان درس خواندن را محاسبه نمی‌کنند، اما یادمان نرود در ایران اگر هم سرانه‌ی مطالعه‌ی بالایی شش دقیقه باشد، یا منکی است بر درس، یا مطالب کوتاه فضای مجازی. ما در ایران، کتاب‌خوان نداریم، اما درس‌خوان به‌وفور.

مردم به‌نظر من نمی‌خوانند که بدانند، بل می‌خوانند که بگویند ما خوانده‌ایم، یعنی اینجا کسی نمی‌خواهد دانشمند باشد، بل همه دوست دارند خواننده‌ی صرف کتاب خوانده شوند؛ گویا فرهنگ شده است یک راحت‌الحلقوم برای بلعیدن و اندکی لذت بردن، آن هم بسیار سریع و گذری. اینجا مفهوم تفاوت تازه آغاز می‌شود، به‌عبارتی کتاب‌بازی کتاب را اسباب‌بازی می‌داند، برای سرگرم شدن و به‌نمایش گذاشتن، بهتر است بگوئیم کتاب را اسباب‌بازی می‌داند که باید به‌کمال تجملات وجودش را نمایان کند. درست به‌مانند این می‌ماند که تو بروی یک گلدان بخری که به رنگ مبلت بیاید، حالا این بار در سبد کالای خریدت، کتابی به رنگ کرم هم می‌گیری که قیمت کتاب را می‌بیند؛ به‌مثال ۵۵۹۹۹۹ تومان، در دستش می‌گیرد، با لفظی خریدار سراغ کتاب‌فروش می‌رود، دیالوگ از این قرار است: «چقدر کتاب گران شده، فکر نمی‌کنید دیگر کتاب هم یک کالای تجملاتی است» و کتاب‌فروش در جواب با لفظی بازار مسلمانانه می‌گوید: «بله، الان شما برای کتاب خوب خواندن، حداقل ماهی یک میلیون تومان باید هزینه کنید»، نتیجه چیست؟ آدمی هم که بخواهد کتاب‌خوان شود در روند بازاری شدن هضم می‌شود، آنی هم که کتاب نمی‌خواند، کتاب می‌خرد تا به نمایش بگذارد. ببینید، من خود ناشر هستم، وضعیت اسفناکی در بازار نشر حاضر هست، اما دلیل نمی‌شود وجدان کاری را به کنار بگذاریم و کتاب منتشر کنیم صرف برای فروش، نه دانش و آموختن، اگر اینطور است دیر یا زود کلک این حوزه کنده خواهد شد و چیزی که باقی می‌گذارد، خرابه‌ای است. پیشنهاد من این است که کتاب اگر ابزار سرگرمی هم باشد، حکم مثبت تفریحش بر منفی‌اش بچرید. یعنی اگر برای تفریح است نیم‌نگاهی ارزشمند بر بار آموختن هم انداخته شود تا شخص بتواند بهتر از گذشته، در زندگی خود از توشه‌ی اندوخته‌ی دانشش استفاده کند. در انتها باید گفت، کتاب ابزار تجارت نیست.

در عمق جنگل علم را پیدا خواهیم کرد؟ آیا اصلاً قرار است دل بر شجاعت برای کسب دانش بزنیم؟ اگر این روندمان باشد، خیر، چرا که چیزی برای ارائه نخواهیم داشت. دانشجوی دکترای مملکت فقط خوانده که دکتر شود؛ نه دانشمند، تفاوت زیادی است میان این دو، دانشمند کجا، دارنده‌ی مدرک پوشالی دکتر کجا؟ باید خواند، راه کسب دانش در مسیر حقیق، خواندن است. بماند که دیگر کتاب‌خوان هم نداریم، هر چه که هست، کتاب‌باز است، به‌عبارتی به‌جای اینکه کتاب را بخوانیم تا یاد بگیریم، بازی می‌کنیم با آن، تا کم نیاریم، چنین می‌شود که دانشجویی نمی‌خواند، یا اگر هم بخواند، دست بر چیزی می‌گذارد که اندک ربطی با هدف دانشش ندارد.

کمی بیشتر در باب تفاوت بین کتاب‌خوان و کتاب‌باز توضیح دهید.

کتاب شده است بازار سرگرمی، جمعی هستند که می‌خوانند برای اینکه بگویند ما خوانده‌ایم، جمعی هستند که می‌خوانند برای آنکه در کافه بحث کنند، جمع دیگری هستند که نخوانده‌اند، اما ظاهر خوانندگان را حفظ می‌کنند و در انتها در این بین، اندک‌شماری هستند که خوانده‌اند و در باغ دوستان مذکور سیر نمی‌کنند و بر دیده نمی‌آیند. تمام داستان این است، کتاب شده است یک کالای لوکس و تجملاتی که باید بالای طاقچه بگذاری تا وقتی مهمان به‌منزلت آمد، از دانشمند بودن لذت ببرد. مردم به‌نظر من نمی‌خوانند که بدانند، بل می‌خوانند که بگویند ما خوانده‌ایم، یعنی اینجا کسی نمی‌خواهد دانشمند باشد، بل همه دوست دارند خواننده‌ی صرف کتاب خوانده شوند؛ گویا فرهنگ شده است یک راحت‌الحلقوم برای بلعیدن و اندکی لذت بردن، آن هم بسیار سریع و گذری. اینجا مفهوم تفاوت تازه آغاز می‌شود، به‌عبارتی کتاب‌بازی کتاب را اسباب‌بازی می‌داند، برای سرگرم شدن و به‌نمایش گذاشتن، بهتر است بگوئیم کتاب را اسباب‌بازی می‌داند که باید به‌کمال تجملات وجودش را نمایان کند. درست به‌مانند این می‌ماند که تو بروی یک گلدان بخری که به رنگ مبلت بیاید، حالا این بار در سبد کالای خریدت، کتابی به رنگ کرم هم می‌گیری که قیمت کتاب را می‌بیند؛ به‌مثال ۵۵۹۹۹۹ تومان، در دستش می‌گیرد، با لفظی خریدار سراغ کتاب‌فروش می‌رود، دیالوگ از این قرار است: «چقدر کتاب گران شده، فکر نمی‌کنید دیگر کتاب هم یک کالای تجملاتی است» و کتاب‌فروش در جواب با لفظی بازار مسلمانانه می‌گوید: «بله، الان شما برای کتاب خوب خواندن، حداقل ماهی یک میلیون تومان باید هزینه کنید»، نتیجه چیست؟ آدمی هم که بخواهد کتاب‌خوان شود در روند بازاری شدن هضم می‌شود، آنی هم که کتاب نمی‌خواند، کتاب می‌خرد تا به نمایش بگذارد. ببینید، من خود ناشر هستم، وضعیت اسفناکی در بازار نشر حاضر هست، اما دلیل نمی‌شود وجدان کاری را به کنار بگذاریم و کتاب منتشر کنیم صرف برای فروش، نه دانش و آموختن، اگر اینطور است دیر یا زود کلک این حوزه کنده خواهد شد و چیزی که باقی می‌گذارد، خرابه‌ای است. پیشنهاد من این است که کتاب اگر ابزار سرگرمی هم باشد، حکم مثبت تفریحش بر منفی‌اش بچرید. یعنی اگر برای تفریح است نیم‌نگاهی ارزشمند بر بار آموختن هم انداخته شود تا شخص بتواند بهتر از گذشته، در زندگی خود از توشه‌ی اندوخته‌ی دانشش استفاده کند. در انتها باید گفت، کتاب ابزار تجارت نیست.

کمی درباره‌ی وضعیت نشر بگوئید، چه نظری در باب موقعیت امروزی این صنعت دارید؟